آنچه درباره مطبوعات ناگفته مانده است

مجتهدشبستری، محمد

این روزها مجددا بازار سخن دربارهء مطبوعات گرم‏ شده است ولی در این بحث‏ها همواره یک سلسله مطالب‏ اساسی دست نخورده باقی می‏ماند و کسی گرد آنها نمی‏گردد.هفت سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی‏ آنچه در لایحهء مطبوعات می‏آید و یا در این باب گفته‏ و نوشته می‏شود،با تفاوت مختصری همانست که قبل از انقلاب می‏گفتند و می‏نوشتند.گویی تفکر اسلامی‏ انقلابی ما در این باب هیچ مسئلهء اساسی جدیدی را به‏ میان نیاورده و سئوال تازه‏ای مطرح نشده است!

نگارندهء این نوشتار یک مسئلهء اساسی را که به زعم‏ وی منشأ بسیاری از مسائل مربوط به رسانه‏های‏ گروهی در عصر ما می‏باشد،برای خوانندگان توضیح‏ می‏دهد و امیدش اینست که اهل فکر دربارهء این مسئله به‏ بحث و تحقیق پردازند و جوانب گوناگون آنرا بشکافند و در نهایت به نتیجه‏ای برسند.

مطبوعات و رادیو تلویزیون پدیده‏هایی‏اند مربوط به دوران زندگی ماشینی انسان و کار و حیات آنها بر اساس استفاده از ماشین قرار دارد.در این باب مسئلهء اساسی جوامع صنعتی اینست که ماشین قلمرو تفکر انسان را نیز مسخر خود ساخته و غذای جان انسانها هم‏ مانند غذای جسم آنها به دست ماشین سپرده شده‏ است.

ماشینهای چاپ و تولید فیلم و خبر برای انسان جامعهء صنعتی غذای مغز تولید می‏کنند و ماشینهای نان پزی‏ غذای شکم!و در این جوامع هر کس-اعم از شخص یا دولت-مالک ماشین‏های تولید فکر می‏باشد،مالک افکار نیز هست!

مردم در کشورهای صنعتی اعم از سرمایه‏داری و سوسیالیست،چون مسئلهء مالکیت ماشین و توابع این‏ مالکیت برای اشخاص و یا دولت مسلم گردیده تکلیف‏ مطبوعات و رادیو تلویزیون هم که دو صنعت ماشینی‏اند کاملا مشخص شده است.در این کشورها آنچه از شبکه‏های رادیو تلویزیونی و از مطبوعات انتظار می‏رود معلوم است و وظایف و اختیارات آنها معین‏ می‏باشد.

در کشورهای سرمایه‏داری،همان‏طور که یک‏ شخصیت حقیقی یا حقوقی می‏تواند مالک ماشین‏های‏ نساجی شود و با استخدام صدها و یا هزارها کارگر، روزی میلیونها متر پارچه تولید کند،شخصیت حقیقی یا حقوقی دیگری هم با دارا بودن شرایط ویژه‏ای می‏تواند مالک ماشین‏های چاپ،تولید فیلم و خبر شود،و هر روز هزاران کلمه مطلب و خبر و دهها ساعت فیلم تولید کند و به مردم تزریق نماید.یکی محصولات پارچه‏ای‏ می‏فروشد و دیگری محصولات مطلب و خبر و فیلم.کار این مالکان ماشین‏های تولید فکر عبارتست از ساختن‏ افکار مردم و کشاندن آن به هر سو که اینان می‏خواهند.

در این کشورها نه تنها جهت دادن به افکار مردم در دست این مالکان ماشینهای تولید فکر و سرمایه داران‏ هم پیمان آنهاست،بلکه سرمایه داری حاکم بر این قلمرو هم چون دچار مرض«هل من مزید»است در هیچ جا توقف نمی‏کند و هزارها مادهء فکری بنجل را تولید می‏کند و به مردم تزریق می‏نماید و چیزی پدید می‏آورد به نام«زندگی فکری مصرفی»!

البته در این کشورها در مواردی،دولت قدم به‏ میدان می‏گذارد و در روند کار رسانه‏های گروهی‏ مداخله می‏کند،ولی این مداخلات عموما در مواردی‏ است که مسئلهء حفظ نظم عمومی در میان باشد و یا مسئلهء سیاسی ویژه‏ای رخ داده باشد.در این کشورها قوانین مربوط به رسانه‏های گروهی هم بر اساس آن‏ واقعیت که تشریح شد نوشته می‏شود و در یک کلام در این کشورها قوانین رسانه‏های گروهی هم قوانین نظام‏ سرمایه داری هستند.

در کشورهایی که نظام آنها سرمایه داری دولتی‏ است،مطبوعات و رادیو تلویزیون هم در دست دولت‏ است.در آنجا مالک ماشین‏های تولید فکر،دولت است و دولت همان طور که غذای شکم تولید می‏کند غذای مغز هم تولید می‏کند و خلاصه شکم و مغز مردم هر دو در دست دولت است و دولت حزبی جسم و جان انسانها را یکجا بلعیده است.دولت حزبی می‏تواند در چهارچوب‏ مارکسیسم یا در چهارچوب هر«ایسم»دیگری هر نوع‏ مادهء فکری را که خود مصلحت بداند تولید کند و در رسانه‏های گروهی به مردم تزریق نماید.

امروز مطلب اساسی ما اینست که در جمهوری‏ اسلامی ایران وضع از چه قرار باید باشد؟در این جامعه‏ مالکیت«ماشینهای تولید فکر»در دست چه کسی باید باشد و آن کس که این ماشین‏ها را در دست دارد چگونه باید عمل کند؟

در اینجا نخست نگاهی به قانون اساسی می‏اندازیم‏ سپس سؤالاتی را مطرح می‏کنیم.

اصل بیست و چهارم قانون اساسی دربارهء مطبوعات‏ است و در آن چنین آمده:«نشریات و مطبوعات در بیان‏ مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق‏ عمومی باشد.تفصیل آن را قانون معین می‏کند»

اصل یکصد و هفتاد و پنجم قانون اساسی دربارهء رادیو و تلویزیون است و در آن چنین آمده:

«در رسانه‏های گروهی-رادیو و تلویزیون-آزادی‏ انتشارات و تبلیغات طبق موازین اسلامی باید تأمین‏ شود.این رسانه‏ها زیر نظر مشترک قوای سه گانهء قضائیه‏ (شورای عالی قضائی)مقننه و مجریه اداره خواهد شد. ترتیب آن را قانون معین می‏کند»

اصل یکصد و هفتاد و پنجم،امکان به وجود آمدن‏ شبکه‏های رادیویی و یا تلویزیونی خصوصی را در جمهوری اسلامی از میان برداشته است ولی اصل‏ بیست و چهارم قانون اساسی،بیش از هر چیز نظر به‏ مطبوعات خصوصی دارد و بر این مبنا تنظیم شده که‏ حقوق مطبوعات خصوصی حفظ شود.

و اما سؤالات به قرار ذیل است:

آیا در جمهوری اسلامی ایران صاحبان روزنامه‏ها و مجلات کثیر الانتشار خصوصی که بخشی از تولیدات‏ فکری را در دست می‏گیرند حق دارند در مسائل‏ سیاسی،اقتصادی و یا فرهنگی به صورت انحصاری، فقط نوع خاصی از بینش را در جامعه تزریق کنند و بینش‏های دیگران را منتشر نسازند؟آیا اگر عده‏ای به‏ عنوان بخش خصوصی چنین کنند ولی متفکران دیگر جامعه به علت نداشتن مال نتوانند افکار خود را بیان‏ کنند در چنین وضعی«حقوق عمومی»مورد نظر اصل‏ بیست و چهار قانون اساسی که مطبوعات از اخلال در آن‏ منع شده‏اند تضییع نخواهد شد؟آیا در چنین شرایطی‏ عده‏ای از مردم از یکی از مهمترین وسائل انجام وظیفهء دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر که در اصل‏ هشتم قانون اساسی یک وظیفهء همگانی اعلام شده‏ محروم نخواهند بود؟آیا چنین وضعیتی با بند دوم و هشتم اصل سوم قانون اساسی که در آن دولت موظف‏ به ایجاد همهء امکانات برای بالا رفتن سطح آگاهی‏های‏ عمومی و مشارکت عامهء مردم در تعیین سرنوشت‏ سیاسی،اقتصادی،اجتماعی و فرهنگی گشته منافات‏ نخواهد داشت؟

در جوامع امروز مردمی که اهل نظرند ولی به علت‏ نداشتن امکانات مالی روزنامه داری نمی‏توانند آرای‏ خود را بیان کنند چگونه می‏توانند در سرنوشت‏ سیاسی،اقتصادی و اجتماعی خویش مشارکت واقعی‏ داشته باشند؟آیا مشارکت واقعی در این امور فقط با رفتن به پای صندوق رای تامین می‏شود؟و همین طور بخش دیگری از مردم-که توان روزنامه داری ندارند-و فقط یک بینش به آنها تزریق می‏شود و از بینش‏های‏ دیگر آگاه نمی‏شوند،چگونه آگاهی‏های عمومی آنها بالا می‏رود؟برخی در مقابل این قبیل سؤالات‏ می‏گویند اینها نعل وارونه زدن است.اینکه عده‏ای‏ امکانات روزنامه‏ای امر به معروف و نهی از منکر و یا مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی،اجتماعی خود را ندارند،مجوز سلب این امکانات از دیگران نمی‏شود.

فردی یا گروهی به هر دلیل که هست پول دارد و با تبلیغ بینش‏های خاص خود در سرنوشت اجتماعی خود شرکت می‏کند و عدهء دیگری پول ندارند و شرکت هم‏ نمی‏کنند.اولی غنی است و دومی فقیر و هیچگاه نباید غنی را به خاطر فقیر از غنا انداخت!

ولی ما می‏پرسیم،اگر مطلب چنین است که شما می‏گویید،پس قانون اساسی در آن اصول که اینجا آوردیم چه می‏گوید؟قانون اساسی تأکید و تصریح‏ می‏کند که در جمهوری اسلامی،امکانات مربوط به این‏ حقوق و وظایف باید برای همه تأمین گردد نه برای‏ عده‏ای خاص.آیا این تأکید و تصریح لغو است؟

حقیقت اینست که در زندگی صنعتی امروز،در جامعهء ما نیز این مالکیت خصوصی بر صنعت چاپ است که‏ مانع تعمیم این امکانات برای همگان می‏گردد.وقتی‏ صنعت چاپ در مالکیت مطلق اشخاص در می‏آید معنای‏ این مالکیت اینست که این اشخاص یکی از مهمترین‏ وسائل مشارکت عامهء مردم در سرنوشت اجتماعی و سیاسی خویش و ادای وظیفهء امر به معروف و نهی از منکر را در انحصار خود در آورده‏اند.این اشخاص یا خود به صورت انحصاری از آن استفاده می‏کنند و یا آنرا در اختیار کسی می‏گذارند که پول دارد.چگونه ممکن‏ است که این حقوق و وظایف متعلق به عموم مردم باشد ولی اختیار بهره‏برداری از وسایل اعمال و انجام آن در انحصار افرادی خاص قرار گیرد؟

چه فرقی هست میان این مطلب و سایر حقوق مربوط به حیات؟ما می‏گوییم همهء افراد جامعه حق حیات و حق‏ بهره‏مندی از وسائل حیات را دارند.آیا می‏توانیم‏ اختیار بهره‏برداری از وسائل حیات را در انحصار عده‏ای‏ قرار دهیم و باز هم به دیگران بگوییم شما حق‏ بهره‏برداری از وسائل حیات را دارید؟

آیا حداقل نباید گفت که صنعت چاپ در جمهوری‏ اسلامی نمی‏تواند بطور انحصاری در خدمت نشر بینش‏ یا بینش‏های خاص مربوط به افراد یا گروههای خاص‏ قرار گیرد؟آیا به نظر شما نباید قوانینی وضع شود که‏ در پرتو آن کلیهء افراد و گروههای صاحب فکر و بینش‏ جامعه بتوانند-البته در چهارچوب اصول مسلم‏ اعتقادی و اخلاقی اسلام-هر نوع بینش سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را که دارند با استفاده از صنعت‏ چاپ موجود در جامعه نشر دهند؟آیا حداقل در آن‏ قسمت که مربوط به انجام وظیفهء امر به معروف و نهی از منکر و استفاده از حق مشارکت در سرنوشت سیاسی، اجتماعی می‏شود نباید صنعت چاپ در اختیار همگان‏ باشد؟

آری به نظر می‏رسد مشکل جامعهء ما هم مثل جوامع‏ غربی در معنا و حدود و ضوابط مالکیت ماشین و صنعت‏ چاپ قرار دارد.مشکل اصلی در این مطلب است نه در دادن امتیاز روزنامه یا مجله به اشخاص حقیقی یا حقوقی که قانون مطبوعات همیشه از آن حرف می‏زند.

غالبا آنان که به دنبال امتیاز روزنامه یا مجله می‏روند می‏دانند که می‏توانند صنعت چاپ جامعه هم را در اختیار خود بگیرند،گر چه دیگران این توانایی را نداشته‏ باشند و بدین ترتیب مسئلهء اصلی این نیست که به‏ بخش خصوصی امتیاز روزنامه و یا مجله می‏توان داد یا نه،بلکه اینست که مالکیت خصوصی بر صنعت چاپ را در قلمرو مربوط به حقوق عمومی چگونه باید معنی‏ کرد.و اما دربارهء روزنامه‏ها و مجلات دولتی.4/در این‏ باره سؤالات فوق به نحوی دیگر مطرح است.آیا حکومت جمهوری اسلامی ایران می‏تواند از طریق‏ روزنامه‏ها و مجلاتی که با بودجهء عمومی اداره می‏شوند بطور انحصاری تنها آن بینش‏های سیاسی،اقتصادی و فرهنگی را که خود نشر آن را مصلحت می‏داند به مردم‏ عرضه کند؟آیا اگر چنین کند این عمل با اصول‏ یاد شده از قانون اساسی منافات نخواهد داشت؟اگر بخش خصوصی نمی‏تواند صنعت چاپ را در انحصار بینش خاصی قرار دهد آیا دولت می‏تواند این کار را بکند؟مسلم است که بینش‏های موجود در هیئت حاکمهء یک جامعه تنها بینش‏های موجود در آن جامعه‏ نمی‏باشد و قانون اساسی دولت را موظف نموده که خود موجبات اعمال حقوق عمومی و انجام وظایف همگانی‏ مربوط به سرنوشت اجتماعی و سیاسی را برای عامهء مردم فراهم سازد.در این صورت روزنامه‏های دولتی‏ چگونه می‏توانند در انحصار بینش خاص دولت باشند و به عبارت صحیح‏تر دولت چگونه می‏تواند آن قسمت از صنعت چاپ را که مالک آنست وسیلهء نشر انحصاری‏ عقاید خود قرار دهد؟

این تصور که روزنامهء دولتی یعنی وسیلهء حکومت دولت، تصور درستی نیست.در جمهوری اسلامی ایران روزنامهء دولتی همان طور که نظرات دولت را عرضه می‏کند باید همهء نظرات دیگر را نیز که در چهارچوب اصول مسلم‏ اعتقادی و اخلاقی اسلامی در جامعه وجود دارد عرضه‏ کند وگرنه اصول مربوط به حقوق عمومی قانون‏ اساسی که از آنها یاد شد و نیز حق اجتهاد مستمر صاحب‏نظران نقض شده است و مهم اینکه مطبوعات‏ دولتی با بودجهء عمومی اداره می‏شوند و بودجهء عمومی‏ باید صرف حفظ حقوق عامهء مردم گردد و نه فقط صرف حفظ حق دولت.البته دولت وظیفهء ارشاد و هدایت افکار را نیز بر عهده دارد و برای این وظیفه‏ می‏تواند و باید از روزنامه‏ها و مجلات و سایر رسانه‏های‏ گروهی استفاده کند ولی این حق حکومت هرگز مطلق‏ نیست،این حق با اصول دیگر قانون اساسی که مربوط به حقوق عمومی است محدود می‏شود.

دربارهء روزنامه‏های دولتی مسئله دیگری نیز مطرح است و آن اینکه قانون اساسی ما در فصل چهارم، دولت را از کارفرمای بزرگ شدن در تولیدات اقتصادی‏ منع می‏کند،آیا ممکن است روح چنین قانونی با کارفرمای بزرگ شدن دولت در تولیدات فکری،سیاسی‏ و اقتصادی سازگار باشد؟

مگر منع از کارفرمایی بزرگ در امور اقتصادی‏ برای این نیست که قدرت اقتصادی دولت به حدی‏ نرسد که افراد جامعه مزدور دولت بشوند؟آیا این‏ فلسفه در امور فکری سیاسی و اقتصادی جامعه به طریق‏ اولی حاکم نیست؟آیا اگر دولت کارفرمای بزرگ‏ مسائل فکری بشود،جلوی شکوفایی و رشد افکار مردم‏ گرفته نمی‏شود و مردم مزدور فکری دولت نمی‏شوند؟ آیا اگر دولت با در دست داشتن بخش عظیمی از صنعت‏ چاپ خود اقدام به عرضهء بینش‏های گوناگون نکند و در نتیجه مردم امکان مقایسهء بینش‏ها و انتخاب احسن‏ را نداشته باشند در این صورت به وظیفهء بالا بردن‏ آگاهیهای عمومی که قانون اساسی آن را وظیفهء دولت‏ می‏شمارد عمل شده است؟

به نظر می‏رسد در طرح سؤالات فوق به یک نتیجهء روشن رسیده باشیم و آن اینکه در جمهوری اسلامی‏ ایران نیز مشکل اصلی مطبوعات-روزنامه‏ها و مجلات- مربوط به تلقی ما از مالکیت صنعت چاپ است.هم‏ بخش خصوصی و هم بخش دولتی تلقی درستی از مالکیت خود بر ماشین عظیم چاپ ندارند و به خود حق‏ می‏دهند از راه مالکیت مطلق خود بر این ابزار پیچیده، انحصار پخش افکار و عقاید را در دست داشته باشند.

در چنین وضعیتی است که قانون مطبوعات هم فقط سراغ مسائل فرعی می‏رود،از این قبیل که اگر در مطبوعات به کسی یا گروهی اهانت شد مطبوعات‏ موظف به جبران آن هستند یا نه؟!قوانینی از این قبیل‏ در جوامع سرمایه‏داری و سوسیالیستی هم وجود دارد ولی بعد انسانی مسئله با این قبیل قوانین حل نمی‏شود مسئلهء اصلی اینست که تلقی موجود از مالکیت صنعت‏ چاپ،نتیجهء قهری و طبیعی‏اش منحصر شدن استفاده از حقوق همگانی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به عدهء خاصی در بخش خصوصی و یا دولتی است و این خلاف‏ قانون اساسی است و قبل از هر چیز باید این وضع را اصلاح کرد.بر اندیشمندان ماست که برای این مشکل‏ چاره‏ای بیندیشند تا این طور نباشد که در شعار بگوییم‏ نه شرقی و نه غربی ولی در عمل مطبوعات خصوصی ما همان راه غرب را بروند و مطبوعات دولتی ما راه شرق‏ در مورد رادیو و تلویزیون در اصل یکصد و هفتاد و پنج قانون اساسی پیش بینی درستی به عمل آمده و در عین حال که ادارهء این تأسیسات زیر نظر سه قوه قرار داده شده،آزادی انتشارات و تبلیغات نیز تأمین گردیده‏ است.مراد از آزادی این امور در اصل مذکور همین‏ است که رادیو تلویزیون نمی‏تواند فقط مبین افکار هیئت حاکمهء جامعه باشد،بلکه باید وسیله‏ای باشد برای‏ بیان شدن همهء افکار و عقاید گوناگون موجود در جمهوری اسلامی ایران و البته در چهارچوب اصول‏ مسلم اعتقادی و اخلاقی اسلام.

پانویسها:

(1)-اصل بیست و چهارم قانون اساسی چنین است:«نشریات‏ و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام‏ یا حقوق عمومی باشد تفصیل آن را قانون معین می‏کند.»

(2)-در اصل هشتم قانون اساسی چنین آمده:«در جمهوری اسلامی‏ ایران دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‏ای است‏ همگانی و متقابل بر عهدهء مردم نسبت به یکدیگر،دولت نسبت به‏ مردم و مردم نسبت به دولت.شرایط و حدود و کیفیت آنرا قانون‏ معین می‏کند.»

(3)-بند دوم و هشتم اصل سوم قانون اساسی به اضافهء سطر اول‏ این اصل چنین است:

«دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف‏ مذکور در اصل دوم همهء امکانات خود را برای امور زیر به کار برد:

....2-بالا بردن سطح آگاهی‏های عمومی در همهء زمینه‏ها با استفادهء صحیح از مطبوعات و رسانه‏های گروهی و وسائل دیگر 8- مشارکت عامهء مردم در تعیین سرنوشت سیاسی،اقتصادی،اجتماعی و فرهنگی خویش.

(4)-در این نوشته منظور از دولت عبارتست از مجموعهء قوای‏ حاکم در جامعه.